

عصبانیت ماهیگیر

روزی ماهیگیری یک ماهی گرفت و آن را روی زمین انداخت. ماهی خودش را به بالا و پایین پرتاب می کرد. آن قدر ماهی این کار را کرد.



روزی ماهیگیری یک ماهی گرفت و آن را روی زمین انداخت. ماهی خودش را به بالا و پایین پرتاب می کرد. آن قدر ماهی این کار را کرد. تا ماهیگیر عصبانی شد. ماهی را برداشت و آن را در آب انداخت و گفت: حالا آن قدر آنجا بمان تا خفه شوی. تا تو باشی این قدر ورجه ورجه نکنی.